

### متن پرسش

سلام و عرض ادب: استاد، به تازگی وقتی به حاج قاسم و مقبره اش فکر می‌کنم، گویی به امام حسین (ع) و کربلا فکر می‌کنم! از بس حس عجیبی است می‌ترسم به کسی بگویم فکر کند من خلط بین حسین بن علی و حاج قاسم کرده‌ام. اما نه، احساس شدید نور امامت می‌کنم از این جریان حاج قاسم! حس حضور امام بیش از پیش در حوالی حاج قاسم برایم دور می‌زند! استاد براستی من به افراط افتاده‌ام یا در عالم خبری است؟ فقط دوست دارم در این مقام و به این مقام گریه کنم. جاذبه های دنیوی که آرام آرام با منازل السائرین و چهره هایش در قلبم بی‌مقدار می‌شد، بعد از حاج قاسم کل دنیا برایم رنگ باخت. خیلی گریه می‌کنم، خواب حاج قاسم را می‌بینم. بیداری حاج قاسم را می‌بینم. صدایش در گوشم مرور می‌شود (ما ملت شهادتیم...) زندگی ام شده حاج قاسم. گاهی با خود می‌گویم مرا تحمل روح بلند حاج قاسم نیست! پس حسین بن علی (ع) که بوده است! نمی‌توانم حتی فکرش را کنم. که از دموع آن مکتب حاج قاسم ها سر برآورده اند! خدایا علی بن ابی طالب (ع) که بوده!

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از طرف آن مرد الهی راهی به سوی ما گشوده شده که در افق آن، جمال اولیای الهی را بهتر احساس می‌کنیم. آری! این اشک‌ها بهره‌ای از آن اشکی است که در ذات مکتب امام حسین «علیه السلام» جهت لقای الهی به ما عطا شد. حاج قاسم؛ سرّ عظیم نهضت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است و یافتن سرّ، کار آسانی نیست. این مرد ما را «رازآشنا» کرد. در کتاب «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» نکته‌ای در رابطه با «رازآشنایی» عرض شده است که شاید در این‌جا نیز به‌کار آید. موفق باشید

معنای زندگی با «راز»

«وجود» همه‌جا هست، هیچ‌جایی هم نیست، هیچ‌چیزی هم نیست یعنی «ماهیت» و «چیز» نیست. انسان با اُنس با «وجود» در پناه چیز دیگری آرامش نمی‌یابد مگر در پناه آن ندایی از حقیقت که خداوند در مظاهری خاص با ما از آن طریق سخن می‌گوید؛ مثل مظهري به نام انقلاب اسلامي. زیرا همان‌طور که عرض شد در آن صورت انسان متوجهی طریقتی شده است که در آن طریقت در پی نشان چیزی است که پیدا می‌شود ولی به سرعت دامن برمی‌کشد و می‌گریزد و در مقابل ما منزلی را

قرار می‌دهد که باید طی شود. معنای زندگی با راز از این قرار است و این نکته‌ی مهمی است که نمی‌توان از آن غافل شد و ادعای تفکر داشت. عرض شد حججی‌ها خودشان هم ندانستند چه کار کردند ولی متوجه شدند باید کاری بکنند، «برقی از منزل لیلی بدرخشید و برفت». خداوند راهی جلوی آن‌ها گشود تا اگر مرد راه هستند بتوانند به درستی قدم در راه بگذارند. خداوند از طریق حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» راهی در مقابل ملت‌ها و به‌خصوص ملت ایران گشود و شهداء توانستند در آن راه قدم بگذارند. اگر پرسیده شود خصوصیات آن راه چیست، جواب می‌شنوید شرط درک راه، رفتن در راه است، تعریف‌کردنی نیست. به گفته‌ی جناب عثمان سامانی:

شرط راه آمد، نمودن قطع راه / بر سر رهرو چه معجز چه کلاه

حتماً تجربه کرده‌اید، همان برقی که راهی را در مقابل انسان می‌گشاید، به سرعت دامن برمی‌کشد و می‌گریزد ولی در مقابل ما منازلی قرار می‌دهد که باید طی شود تا در مسیری قرار گیریم که البته در آن مسیر، تحول تفکر نسبت به حقیقت همواره با ما خواهد بود. این یعنی همواره در آغاز قرارگرفتن و آینده را از آن آغاز شروع کردن. زیرا آینده همواره برگشت به آغاز است، آغازی که با افق انقلاب اسلامی شروع شده است و در جلسات گذشته بر آن تأکید شد که: «تفکر، بازگشت دائم به آغاز است». برقی می‌درخشد و ما را متوجه‌ی حقیقت دوران خود که همان آغازی است که با انقلاب اسلامی شروع شده است، می‌کند و ما را به تفکر می‌رساند. تفکری که آینده و گذشته برایش در میان نیست. زیرا حقیقت همواره در صحنه است.

عنایت داشته باشید که وقتی احساس کردید در مورد آن چه باید فکر شود، فکر کرده‌اید و تمام شده؛ آن روز را روز عزای تفکر بدانید. اگر به دنبال این باشید که چیزی بیاموزید و تمام، معلوم است راه را درست نرفته‌اید در حالی که با رخدادی مثل انقلاب اسلامی راهی در مقابل شما گشوده شده است که به سوی حضرت مهدی (عج) اشاره دارد.

از طریق انقلاب اسلامی که حقیقت متعین این دوران است راه به سوی امامت و قرآن گشوده می‌شود. انقلاب اسلامی شأنی از شئون وجود مقدس حضرت امام زمان (عج) است و با نظر به آن حضرت به عنوان امام زمان، می‌توان از مرگ جاهلیت آزاد شد و دین را درست فهمید. لذا همان‌طور که اگر کسی امام زمانش را نشناسد، بقیه‌ی ابعاد دین‌اش برایش مبهم می‌ماند؛ - زیرا امام زمان (عج) صاحب زمان‌اند و با ایشان می‌توان در زمان و تاریخ خود حاضر شد- انقلاب اسلامی نیز راهی است که اگر بتوانیم درست آن را پیدا کنیم، حقیقت دوران خود را پیدا کرده‌ایم و از آن طریق انس با همه‌ی حقایق عالم برای ما گشوده می‌گردد